

## The Sweetheart Covering in Saadi Ghazaliyat

A. Amin<sup>1</sup>, M. Ahmady<sup>2</sup>

## پوشش معشوق در غزلیات سعدی

احمد امین<sup>۱</sup>، مهدی احمدی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۰۵

### چکیده

### Abstract

Literature is even though language result but is influence of society situations. Literary works express environment conditions that had borne in it. With investigation and studying of these literary could reach to the conditions which is governed on time and place in which are created.

Sweetheart in Persian Ghazal dignity. The poet enjoys the sweetheart described as common in other descriptions of images and the characterization of causes that the court did not find a clear picture of the morphological characteristics of the sweetheart poets. In this article examined, the type of lover and therefore his sex lyric Saadi, Saadi of the images used in the description of coverage and type of clothing lover that seen in other poems and poets. Saadi's references small and general the issues raised by the lyric Saadi can only be obtaining an overall picture of the dress lover. The image is seeing in the other court poets also. No mention of Saadi to details such as the color and type of clothing.

**Key words:** Saadi, Clothing, Sonnet, Sweetheart.

ادبیات هر چند نتیجه زبان است اما از شرایط حاکم بر اجتماع نیز رنگ می‌پذیرد. آثار ادبی بیان‌کننده شرایط محیطی هستند که در آن خلق شده‌اند. با مطالعه و بررسی این گونه آثار می‌توان به فضای حاکم بر زمان و مکان خلق اثر پی برد.

معشوق در غزل فارسی مقامی والا دارد. شاعر در توصیف معشوق همانند دیگر تصاویر از توصیف‌های رایج در زبان بهره می‌برد و همین نوع توصیف باعث می‌شود که در دیوان هیچ شاعری نتوان به تصویری روشن از خصوصیات ظاهری معشوق شاعر دست پیدا کرد. سعدی در بیان پوشش و نوع لباس معشوق از تصاویری استفاده می‌کند که در شعرهای دیگر شاعران نیز دیده می‌شود. در این مقاله نوع پوشش معشوق و در نتیجه جنسیت او در دوران سعدی مورد بررسی قرار گرفت. اشارات سعدی اندک و کلی است. با موارد مطرح شده در غزلیات سعدی تنها می‌توان تصویری کلی از لباس معشوق به دست آورد. سعدی هیچ اشاره‌ای به جزئیاتی چون رنگ و نوع لباس ندارد.

**کلیدواژه‌ها:** معشوق، لباس، غزل، سعدی

1. Associate Professor of in Persian Language and Literature University of Shahrekord. Ahmadamin45@yahoo.com  
2. Ph.D. Student in Persian Language and Literature, University of Shahrekord. Ahmady\_me@yahoo.com

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد. Ahmadamin45@yahoo.com  
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد. Ahmady\_me@yahoo.com (نویسنده مسئول)

## مقدمه

اغلب موارد مطرح‌شده در غزلیات فارسی حالت انتزاعی دارد. نمی‌توان برای آنچه در پیرامون عاشق و معشوق گفته می‌شود نمونه‌ای حقیقی در دنیای واقعی پیدا کرد. خواننده‌ی غزل هیچ تصویر واقعی از معشوق که دارای فلان تیپ باشد و فلان نوع لباس را پوشیده باشد به دست نمی‌آورد. غیر از نامشخص بودن تیپ ظاهری معشوق حتی در مورد جنسیت واقعی آن هم نمی‌توان به راحتی اظهار نظر کرد.

مطالعات زیادی در مورد ویژگی‌های معشوق در غزل فارسی و شعر سعدی انجام شده است از این نوع تحقیقات برای نمونه می‌توان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «سیمای معشوق در آثار سعدی» اشاره کرد. این تحقیق را خانم علیزاده و به راهنمایی دکتر امیری خراسانی در سال ۱۳۷۸ در دانشگاه شهید باهنر کرمان انجام داده‌است. پایان‌نامه حاوی نکاتی پیرامون موضوع عشق و ابعاد مختلف آن است. در فصل سوم جلد اول کتاب «پوشش و حجاب زن در ادبیات فارسی» (۱۳۸۹) شواهدی از پوشش زنان در ادبیات نقل شده و نمونه‌هایی نیز از سعدی آورده شده‌است. بررسی «محبتی» در بردارنده نمونه‌هایی از کل آثار سعدی با تمرکز بر روی پوشش زن است.

در این تحقیق سعی شده‌است با توجه خاص به غزلیات سعدی و مطالعه موردی، به تصویری مشخص از نوع لباس و نحوه‌ی لباس پوشیدن دست یافت.

## بیان مسئله

ادبیات به عنوان آینه‌ای مسائل فرهنگی زمان را در خود نشان می‌دهد. از خلال کارهای ادبی می‌توان پیرامون جامعه و مسائل آن به تحقیق پرداخت. یکی

از مواردی که در ادبیات انعکاس یافته است پوشش افراد هر دوره است. اهمیت پوشش افراد جامعه به عنوان اعضای جامعه در این است که اعضای جامعه از راه نشانه‌های نمادین جامعه‌هایی که بر تن دارند، میان خود یک نظام ارتباطی فرهنگی برقرار می‌کنند. رمزگشایی از این نشانه‌ها مستلزم درک رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم آن گروه و شناخت نظام‌های دینی - اعتقادی و اعمال جادویی - تابویی و باورهایی است که پوشاک ارزش‌های نمادین خود را از آنها گرفته‌اند. این ارزش‌ها نقش مهم و برجسته‌ای در نگهداشت هویت اجتماعی و فرهنگی و استمرار و تداوم آن در حیات تاریخی نسل‌ها ایفا می‌کنند. (پاکتچی، مقاله شماره ۵۵۷۲)

پوشش‌ها تنوع زیادی دارند، از هر گروه اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر، از قومی به قوم دیگر می‌توان این تفاوت‌ها را مشاهده کرد. اما در کل می‌توان آنها را براساس پوشش اندام‌های تن انسان، اینگونه تقسیم‌بندی کرد: سرپوش، چهره‌بند (پیشانی‌بند، روبنده، برقع و دهان‌بند)، تن‌پوش (جامه زیرین (زیرپوش) و رویی (بالاپوش))، کمرپیچ، دست‌پوش (دستکش و میچ‌بند)، پای جامه (شلوار و تنبان و شلیته) پاپوش و پافزار (پاتاره و موزه). (ایرانیکا، ۱۳۸۳: ۲۶)

در این تحقیق با توجه به شواهد شعری، لباس معشوق را در عناوین زیر مورد بررسی قرار گرفت: روبند (برقع، نقاب، پرده، حجاب، معجر و موارد دیگر)، جامه، پیراهن، قبا، قسمت‌های مختلف لباس (دامن، گریبان و آستین)، جنس و نوع پارچه، پاپوش، کمربند و کلاه.

## روبندها

سعدی در پنجاه و نه بیت با الفاظ برقع، نقاب، بستن و گشودن نقاب، در پرده بودن دیدار، پرده برداشتن،

نکند. همین مضمون در بیت (۲۳۸/۲ - ب) نیز آمده است:

ای کاش برفتادی، برقع از روی لیلی  
تا مدعی نماندی، مجنون مبتلا را  
(ب-۷/۱۰)

### نقاب

سعدی در چهارده بیت از نقاب داشتن معشوق سخن می‌گوید. نقاب از فعل «نقب» در عربی به معنای سوراخ کردن است پس طبعاً می‌توان پنداشت که کلمه نقاب به معنای پرده‌ی سوراخدار آمده باشد و در حقیقت «ابن جنی» در این عبارت همین معنی را بیان کرده است: النقاب ان تعمد المرأه الی برقع فتنب منه موضع العین. (ذری، ۱۳۸۸: ۲۶۷)

نقاب نمی‌تواند زیبایی چهره‌ی معشوق را پنهان کند (۵۲۰/۶ - ب) معشوق آنچنان زیباست که اگر نقاب برداشته شود آفتاب در حجاب می‌رود (۹/۱ - ب)، صوفی توبه می‌شکند (۵۴۷/۲ - ط) و تمام مومنان شهر در عذاب می‌افتند. (۲۵/۱ - ب، ق) اما پوشاندن صورت زیبای معشوق هم ظلم بر زیبایی اوست:

حیف باشد بر چنان تن پیرهن  
ظلم باشد بر چنان صورت نقاب  
(ط - ۲۷/۷)

نقاب، خورشید چهره‌ی معشوق را پنهان می‌کند و بستن نقاب به منزله‌ی شب شدن روز برای عاشق و گشودن آن روز شدن شب، برای اوست:

۱. براساس چاپ خرمشاهی تمام غزلیات براساس حروف الفبا مرتب شده‌اند. و با علائم اختصاری، جای غزل در تقسیم‌بندی معمول دیوان غزلیات مشخص شده است. در این مقاله هم ارجاع ابیات، متناسب با چاپ خرمشاهی است.

حجاب و دیدار در حجاب، روی پوشاندن، روی بازکردن و معجز، از پوشاندن صورت صحبت می‌کند. پوشاندن روی و در حجاب بودن می‌تواند نشان از مونث بودن معشوق است. هر چند در داستان‌ها اشاره می‌شود که یوسف هم نقاب داشت. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۱۷۸)

### برقع

سعدی در نه بیت از برقع معشوق سخن می‌گوید. برقع تمام صورت را می‌پوشاند. (دهخدا، ۱۳۳۷: ۹۱۵) برقع یا نقاب و چادر که پوشش‌دهنده‌ی اندام‌هایی از زن است، از ارکان پوشش بشمار می‌آمده است. در کتاب «لین»، برقع چنین تعریف شده است: برقع یا حجاب صورت (متعلق به زنان طبقه بالا یا متوسط) پارچه‌ی درازی است... که تمام صورت را غیر از چشم‌ها می‌پوشاند و تقریباً تا روی پاها می‌افتد. (ذری، ۱۳۸۸: ۴۷) ظاهراً در قرن چهاردهم میلادی (سده ۸ ق) پوشیدن برقع در شیراز معمول بوده است زیرا ابن بطوطه درباره زنان این شهر می‌گوید: زنان پوشیده در چادر و برقع از خانه خارج می‌شوند به طوری که هیچ جای آنان ظاهر نیست. (همان: ۴۷) معشوق همیشه برقع بر صورت ندارد و سعدی سفارش می‌کند که برقع را فروآویزد تا دل پیرپای - برجا از دست نرود:

چنین جوان که تویی برقعی فرو آویز  
وگرنه دل برود پیر پای بر جا را  
(۵/۴ - ط<sup>۳</sup>)

مضمون پوشاندن روی زیبا برای جلوگیری از فتنه در ابیات (۳۳۵/۵ - ب، ۵۴۵/۴ - ب، ۵۵۹/۳ - ط، ۵۶/۲ - ب) نیز تکرار می‌شود.

سعدی آرزو دارد که برقع از روی لیلی برافتد تا کسی، ادعای همانندی عشق خود با عشق مجنون

سعدی دارد. هر چند روی معشوق همیشه در پرده نبوده است (۵۸۵/۱-خ) اما سعدی آرزوی برافتادن پرده از روی معشوق را دارد: بیت (۳۴/۲-ق) و بیت زیر

کاشکی پرده برافتادی از آن منظر حسن  
تا همه خلق ببینند نگارستان را  
(۱۷/۴-ط،ب)

شاعر با شنیدن یاد معشوق عاشق او شده است و حالا که چهره‌ی او را دیده، کار تمام می‌شود: یاد تو می‌رفت و ما، عاشق و بیدل بدیم پرده برانداختی، کار به اتمام رفت

(۱۴۱/۲-ط،ب)  
معشوق، ترک است و عاشق، غلام او (۳۶۳/۹-خ) و زیبایی صورت او برای سعدی ارزشی به مراتب بیشتر از بهار، لاله و نسرین دارد:

گر بهار و لاله و نسرین نروید گو مروی  
پرده بردار ای بهار و لاله و نسرین من  
(۴۷۲/۴-ب)

معشوق به زیبایی یوسف است و اگر پرده بردارد کار دختران مصر کساد می‌شود:

دختران مصر را، کاسد شود بازار حسن  
گر چو یوسف پرده بردارد به دعوی روی تو  
(۴۸۵/۲-ب)

هرکس توان دیدن روی معشوق را ندارد و او نباید نگران نداشتن پرده بر صورت باشد:

پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند  
تو بزرگی و در آینه‌ی کوچک نمایی  
(۵۰۹/۵-ط)

در پرده‌بودن معشوق پرده‌ی صبر را می‌درد و روی‌گشادن او نیز باعث فتنه می‌شود: (۵۵۲/۱-ط، ۶۱۸/۳-ط) برای همین، برداشتن پرده به اندازه‌ای که تنها ابرو نمایان باشد باعث رضایت شاعر است:

روز من شب شود و شب روزم  
چون ببندی نقاب و بگشایی  
(۵۰۰/۷-ط)  
سعدی آرزو می‌کند که ای کاش صورت معشوق مانند هلال بود نه شبیه خورشید. اگر هلال بودی اندکی پیدا و اندکی در نقاب بودی و امکان دیدنش وجود داشت (۶۰۱/۷-ب).

معشوق همانند یوسف است و عاشق به مانند زلیخایی که مورد انکار عاشقان قرار گرفته است و با برافتادن نقاب از چهره‌ی یوسف عذر زلیخا مورد پذیرش قرار می‌گیرد:

تا عذر زلیخا بنهد منکر عشاق  
یوسف صفت از چهره برانداز نقابی  
(۵۱۷/۵-ط)

برافکندن نقاب تنها باعث نمایان شده چهره‌ی زیبای معشوق نیست بلکه چنان بوی خوشی در آسمان می‌پراکند که شاعر به یاد آن با نفحات صبح عشق می‌ورزد. (۵۱۹/۴-ب)

گاهی نقاب را از پارچه پرنیان درست می‌کردند: (۲۳۸/۲-ب) و (۸۱/۶-ط،ب).

پرده این‌گونه معنی شده است: روی‌بند، روپوش، سرپوشه، چارقد، سرانداز، نقاب، مقنعه، حجاب، معجر، جلباب. (دهخدا، ج ۱۳۳۷: ۱۹۱، ۱۲) با توجه به اینکه جلباب چادر بزرگی است که در شرق زنان هنگام بیرون شدن از خانه سر تا پای خود را در آن می‌پوشانند (دُزی، ۱۳۸۸: ۸۱)، سعدی وقتی از پرده صحبت می‌کند بیشتر معنای روپوش و حجاب سر مدنظر است.

سعدی در بیست و یک بیت از پرده و ترکیبات آن سخن می‌گوید. «در پرده‌بودن روی معشوق» و در کل پرده‌نشین بودن او بیشترین بسامد را در شعر

پوشند تا حفظ کند گیسوان آنها را (ناظم الاطباء) چارقد،  
 روسری، سرپوش (دهخدا، ج ۱۳۳۷: ۴۵، ۶۹۶)  
 گرت اندیشه می‌باشد ز بدگویان بی‌معنی  
 چو معنی معجری بر بند و چون اندیشه پنهان آی  
 (۴۹۷/۳-خ)

#### بقیه موارد:

در هفت بیت بدون اشاره به نوع پوشش صورت تنها  
 از پوشاندن یا بازکردن روی صحبت می‌شود. اشاره  
 به پوشاندن صورت در این ابیات دیده می‌شود:  
 (۲۱۹/۲-ط، ۵۵۴/۲-ط، ۵۹۲/۱-ط).

شاعر با دیدن روی معشوق تمام سختی‌های  
 فراق را از یاد می‌برد (۵۲۳/۳-ب) و با توصیه به باز  
 کردن صورت برای آن دنیای خود نیز چاره‌ای می-  
 اندیشد:

روی می‌پوشان که بهشتی بود  
 هر که ببیند چو تو حورای صنم

(۴۲۰/۲-ط)

صورت معشوق همیشه در نقاب نبود و گاهی  
 شاعر صورت او را بدون حجاب مشاهده می‌کرده-  
 است. (۲۱۹/۲-ط) اما این دیدن مسلماً در کوچه و  
 بازار نبوده و بیشتر در مجالس خصوصی اتفاق می-  
 افتاده است. در این مواقع گاهی معشوق صورت خود  
 را با آستین می‌پوشانده است:

دائم آستین چرا، پیش جمال می‌بری  
 رسم بود کز آدمی، روی نماند کند پری

(۵۴۹/۱-ط)

#### جامه

سعدی در هشت بیت از جامه معشوق سخن می-  
 گوید. جامه، واژه‌ی کلی برای تنپوش‌ها و پوشاک

ز ابروی زنگارین کمان، گر پرده برداری عیان  
 تا قوس باشد در جهان، دیگر نبیند مشتری  
 (۵۴۲/۴-ب)

#### حجاب

سعدی در پنج بیت از لفظ حجاب برای در حجاب-  
 بودن روی معشوق استفاده کرده است. حجاب واژه  
 کلی برای پوشش‌های صورت زنان را  
 گویند. (ایرانی‌کا، ۱۳۸۳: ۳۷۶) جمال معشوق در  
 حجاب نیست تنها زنگاری بودن آینه‌ی عاشق مانع  
 از دیدن روی معشوق است:

سعدی حجاب نیست تو آینه پاک‌دار  
 زنگار خورده چون بنماید جمال دوست؟

(۹۷/۷-ق)

هر چند شاعر می‌داند که نداشتن حجاب باعث  
 فتنه است (۴۴۴/۸-ط، در نسخ متأخر در قصاید) اما  
 توصیه می‌کند که برای آسودن آرزومندی یک لحظه  
 حجاب را به کنار زدن ایرادی ندارد:

یکدم آخر حجاب یکسو نه  
 تا بر آساید آرزومندی

(۵۳۸/۵-ط)

حجاب داشتن معشوق تنها از ترس رقیبان است  
 نه از بیم سعدی. شاعر آرزو می‌کند که ای کاش تو را  
 پنهان از رقیبان بدون حجاب می‌دیدم (۶۰۱/۸-ب).

#### معجر

سعدی تنها در یک بیت از لفظ معجر استفاده کرده-  
 است. و در آن نیز شاعر از واژه «معجر» هدفی جز،  
 ساخت تصویری شاعرانه ندارد. دهخدا در معنی آن  
 نوشته‌اند: بر سر افکندنی زنان (منتهی‌الارب) مقنعه و  
 روپوش زنان (آندراج) جامه‌ای که زنان بر سر می-

است که اغلب ساختارهایی خاص (مانند جامه‌ی عروسی) دارند. (ایرانیکا، ۱۳۸۳: ۳۷۶)

معشوق جامه نازک و لطیف بر تن دارد (۳۵۸/۶-ق، ط) که لطافت تن معشوق از درون جامه پیداست:

تو با این حسن نتوانی که روی از خلق درپوشی  
که همچون آفتاب از جام و حور از جامه پیدایی  
(۵۰۱/۵-ط، ب)

جامه معشوق نظیف است که می‌تواند اشاره به پاکدامنی معشوق هم باشد:

لطیف جوهر و جانی، غریب قامت و شکلی  
نظیف جامه و جسمی، بدیع صورت و خوبی  
(۵۱۶/۲-ط)

واژه جامه گاهی در تصویرسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد و در معنی لباس مدنظر شاعر نیست. در این تصویرسازی گاهی جنس جامه از نوع ناز است: «مقلب درون جامه ناز» (۳۱۱/۱-ط) و گاهی معشوق به جامه‌ای تشبیه شده است که از جهان و کارگاه امکان وسیع‌تر است. عالم امکان نمی‌تواند نشان‌دهنده وسعت و عظمت معشوق باشد:

جامه‌ای پهن‌تر از کارگه امکانی  
لقمه‌ای بیشتر از حوصله‌ی ادراکی  
(۵۸۹/۷-ب)

شاعر هزار جامه از جنس معنی برای معشوق درست می‌کند اما همه بر قامت معشوق کوتا‌ه‌اند:

هزار جامه‌ی معنی که من براندازم  
به قامتی که تو داری قصیر می‌آید  
(۲۸۸/۸-ط)

سعدی از انواع جامه به صورت کلی و با عناوینی چون پیراهن و قبا نام می‌برد. از جامه‌های خاص نیز تنها به یک نوع اشاره می‌کند که آن هم در توصیف حالات عاشق است؛ عاشق، «برتاس» که

جامه‌ای از پوست روباه است (دهخدا، ۱۳۳۷: ۱۰/۸۲۸) بر تن دارد:

برتاس در بر می‌کنم یک لحظه بی‌اندام او  
چون خارپشتم گویا سوزن در اعضا می‌برد  
(۱۷۶/۴-ط)

### پیراهن

سعدی در چهارده بیت به پیراهن معشوق اشاره دارد. پیراهن جامه‌ای نازک بوده است که در زیر جامه‌های دیگر چسبیده به بدن می‌پوشیدند (معین، حاشیه‌ی برهان قاطع، ۱۳۶۱: ۴۳۸) و نزدیک‌ترین تن‌پوش به بدن پیراهن نامیده می‌شود. (ایرانیکا، ۱۳۸۳: ۱۸۴) دهخدا آن را جامه‌ی نیم‌تنه‌ای که زیر لباس بر بدن پوشند معنا کرده است. (دهخدا، ۱۳۳۷: ۱۳/۶۵۱) باید توجه کرد که در مجالس خصوصی فرد با پیراهن ظاهر می‌شده است. در هزار و یک شب اینگونه آمده است: زن لباس‌های روی خود را بیرون آورد و با یک پیراهن لطیف و نازک، مزین به حواشی زربفت پیش آمد. (دُزی، ۱۳۸۸: ۳۲۵) لفظ پیراهن شامل پیراهن زنانه و مردانه است. (ایرانیکا، ۱۳۸۳: ۳۸۲)

شاعر از واژه پیراهن برای توصیف لطافت تن معشوق استفاده می‌کند؛ جسم معشوق از لطافت، شبیه روح است که پیراهنی پوشیده است (۴۴۵/۴-ط). کبر و ناز مانند پیراهن برای تن معشوق دوخته شده است (۲۲۵/۲-ب) یا چنان جسم معشوق لطیف است که تنها برهنگی او مشخص می‌کند که شخص است:

اگر برهنه نباشی که شخص بنمایی  
گمان برند که پیراهنت گل آکندست  
(۶۰/۹-ط)

و همین مضمون در بیت‌های (۶۰۵/۶، ۷-ب) تکرار می‌شود.



دو یا سه کمر بند دولا به پهنای چهار انگشت پاکیزه و فاخر روی آن می‌بندد. (دزی، ۱۳۸۸: ۲۲۷) به نقل از سفرنامه ج ۳ ص ۶۷ و ۶۸) قبا تا کمر بسار تنگ بود و از کمر به پایین متدرجا گشاد می‌شود. (همان، ۲۲۸ به نقل از تونو، بقیه سفر به شرق، ۱۷۳)

اشاراتی است که قبا مختص مردان نبوده است زنان در دوره‌ی پیش از حمله مغول نوعی قبا می‌پوشیدند که جلو بسته و یقه گرد و نسبتا بسته بود. دارای آستین‌های بلند و نسبتا چسبان بود. هرچند در تصاویر به جامانده از این دوره به قباهایی با آستین‌های گشاد هم برمی‌خوریم. (چیت‌ساز، ۱۳۷۹: ۲۸۴)

سعدی به تنگ بودن قبا و نمایان شدن زیبایی معشوق اشاره می‌کند: بیت (۱۴۹/۱-ق، ب) و بیت زیر:

قبای خوشتر ازین در بدن تواند بود  
بدن نیفتد ازین خوبتر قبایی را  
(۲۱/۹-ط)

معشوق در مجلس بزم باده‌نوشان «قبا گشاده» حضور داشته است:

در مجلس بزم باده‌نوشان  
بسته کمر و قبا گشاده  
(۴۹۳/۲-ط، ب)

سعدی از قبا در تصویرسازی استفاده می‌کند، قبای معشوق از جنس سخن سعدی است که حشو و زواید ندارد: (۴۸۳/۱۰-خ).

شاید بتوان مذكر بودن معشوق را از بیت (۴۹۳/۲-ط، ب) و همچنین بیت زیر فهمید هر چند این اشارات اندک برای نتیجه‌گیری کافی نیست زیرا کلاه و کمر جزء پوشاک زنان هم بوده است:

۲. قبا تنگ بود لذا عنجه قبا در بر دارد حال آنکه پیراهن گشاد است (شمیسا، ۱۳۸۷: ۹۴۳)

پیراهن آستین‌های خیلی گشاد داشت (دزی، ۱۳۸۸: ۱۴۴) علی‌رغم گشاد بودن آستین‌ها، پیراهن تنگ بوده است و می‌توانست حسن اندام معشوق را نمایان کند:

حسن اندامت نمی‌گویم به شرح  
خود حکایت می‌کند پیراهنت

(۱۴۴/۴-خ)

از ویژگی‌های پیراهن در غزل سعدی می‌توان به این موارد اشاره کرد: پیراهن را خوشبو می‌کردند (۴۳۱/۳-ب، ۲۷۷/۴-ط، ۳۲۸/۸-ط)، آن را از سر می‌پوشیدند (۳۲۷/۱-ط، ۶۰۴/۲-ب) و جنس پارچه آن لطیف و نازک بوده است (۵۰۶/۵-ط).

#### قبا

سعدی در شش بیت به قباپوش بودن معشوق اشاره دارد. به نظر می‌رسد قبا لباس خاص مردان بوده باشد نه زنان و لذا در شعر حافظ معشوق قباپوش ظاهرا شاه است. کنیزان «شیرین» وقتی می‌خواهند با او به صحرا برای شکار بروند خود را به شکل غلامان درمی‌آورند و قبا می‌پوشند: (شمیسا، ۱۳۸۷: ۹۴۳) مردها در دوره‌ی مغول قبا می‌پوشیدند که شامل یک بالاپوش بلند بسته شده با کمر بند یا شال بود که در جلو پیچیده و زیر بازوی راست محکم شده و یا از وسط با لفافی بسته می‌شد قبا روی لباده یا پیراهن‌های آستین بلند (پیراهن یا قمیص) پوشیده می‌شد. (ایرانیکا، ۱۳۸۳: ۱۸۴)

شرحی که شاردن از قبای ایرانی می‌دهد این است: لباسی که آن را Cabi می‌نامند مانند یک پاپچین زنانه‌ی گشاد می‌باشد ولی قسمت بالای آن بسیار تنگ است. قبا یقه باز است. آستین‌های آن تنگ ولی بیش از حد لازم دراز است. با اینکه این قبا در محل تهیگاه خوب به بدن می‌چسبد معذالک

آن قسمت از قبا و ارخالق و سرداری و جز آن است که از کمر به زیر آویزد. (دهخدا، ۱۳۳۷: ۲۲/۱۳۹) در متون سده‌های میانه قسمتی از تن‌پوش است (نه لزوماً دامن) که از کمر آویزان می‌شود. (ایرانی‌کا، ۱۳۸۳: ۳۷۴)

ترکیب «دست در دامن معشوق زدن» بیشترین بسامد را در شعر سعدی دارد:

من در وفا و عهد چنان کند نیستم

کز دامن تو دست بدارم به تیغ تیز

(ط-۳۱۵/۵)

«دست در دامن معشوق زدن» در این بیت‌ها نیز تکرار می‌شود: ۹/۲-ط، ۴۰۶/۶-ب، ۴۵۵/۷-ط، ۶۱۶/۹-ط، ۳۳/۷-ط، ۴۱/۱-خ، ۵۴/۷-ط، ۶۶/۱۰-ط، ۱۰۳/۲-ب، ۲۳۳/۲-ط، ۳۰۷/۷-خ، ۳۲۷/۶-ط، ۳۴۲/۹-ط، ۳۴۵/۴-ط، ۳۷۲/۹-خ، ۳۸۳/۱۸-خ، ۳۸۸/۵-ق، ۳۹۵/۱-ط، ۴۱۴/۵-ط، ۴۱۵/۳-ط، ۴۴۳/۱-خ، ۴۵۴/۱-ط، ۴۵۵/۴-ط، ۴۵۹/۸-ط، ۴۶۸/۷-ط، ۵۸۰/۴-ب.

سعدی دامن صبا را به یادگار دامن معشوق در دست می‌گیرد:

به یادگار کسی، دامن نسیم صبا

گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگست

(ط-۷۱/۵)

شاعر حاضر نیست خاک زیر کف پای معشوق شود زیرا نگران غباری است که ممکن است بر دامن او بنشیند: بیت (۳۷۲/۸-خ) و بیت زیر

خاک پایش خواستم شد، بازگفتم زینهار

من بر آن دامن نمی‌خواهم، غبار خویش را

(خ، ق-۱۳/۹)

سعدی در بیت‌های (۵۴۲/۹-ب، ۲۲۵/۱۶-ب) از دامن‌کشان رفتن معشوق سخن می‌گوید. در قدیم جامعه مردان دامن داشت. این دامن چهار ترک داشت

کلاه ناز و تکبر بنه کمر بگشای

که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد

(ب-۱۵۹/۲)

سعدی در بیتی از لفظ «معشوقه» استفاده می‌کند:

از کف ندهم دامن معشوقه‌ی زیبا

هل تا برود نام من ای یار به زشتی

(ق-۵۲۷/۴)

لفظ معشوقه هر چند در لغت‌نامه دهخدا به نقل

از ناظم الاطباء، محبوب و دلبری که زن باشد معنا می‌شود اما این اشاره به تنهایی نمی‌تواند دلیلی بر مونت بودن معشوق باشد در لغت‌نامه آمده‌است: «ه» در آخر لفظ معشوقه نظر بر قاعده‌ی عربیه نشانه‌ی تأنیث است لیکن به قانون فارسیان علامت تأنیث نیست و حرفی است که در اواخر اکثر الفاظ زیاده کنند و مزیداً علیه معشوق است مثل عیاره و رقیبه مزیداً علیه عیار و رقیب. (از آندراج) (از غیاث). مرد محبوب. «ناگاه چشم زن بر پای او افتاد، دانست که بلا آمد معشوقه را گفت آواز بلند کن ...». (دهخدا، ۱۳۳۷: ۷۲۷/۴۵)

در غزلیات سعدی به نوع پارچه و رنگ قبا هیچ

اشاره‌ای نشده است.

### بخش‌های مختلف لباس

لباس از بخش‌های مختلفی تشکیل شده‌است: یقه، بالاتنه، آستین و دامن... سعدی اغلب برای ساخت تصاویر شعری از نام قسمت‌های مختلف کمک می‌گیرد.

### دامن لباس

در بیش از پنجاه بیت با تعابیر مختلف از دامن معشوق سخن به میان می‌آورد. دامن مخفف دامان است. کناره‌ی پایین جامه (مقابل گریبان) را می‌گفتند. (معین، حاشیه برهان قاطع، ۱۳۶۱: ۸۱۴) دامن،



(۲۲۹/۴-ط) در شعر سعدی به کار رفته است.

### آستین

آستین بخشی از جامه است که از شانه تا مچ دست را می پوشاند. معشوق سعدی جنگجوست (و شاید مذکر) و در جنگ بازوی خود را می پوشاند:

بیاض ساعد سیمین مپوش در صف جنگ

که بی تکلف شمشیر، لشکری بزنی

(۶۰۳/۴-خ)

شاعر در آرزوی گرفتن آستین دوست است:

گر آستین دوست بیفتد به دست من

چندانکه زنده‌ام سر من و آستان دوست

(۱۰۱/۸-ب)

معطر کردن آستین‌های لباس مخصوصاً، معمول

بوده است. (ڈزی، ۱۳۸۸: ۱۱) معشوق سعدی نیز

آستین معطری دارد: (۳۵۶/۷-ق). گاهی معشوق از

آستین برای پنهان کردن صورت استفاده می‌کند:

(۵۴۹/۱-ط)، معشوق با آستین افشاندن مانع از

شکرخایی هر بی‌سروپایی می‌شود:

گر تو شکرخنده آستین نفشانی

هر مگسی طوطی شوند شکرخا

(۳/۸-ط)

و ابیات (۴۱۰/۱۰-ط، ۴۵۵/۱۰-ط، ۵۰۱/۱۰-ط،

ب، ۶۱۰/۱۱-خ، ۶۱۶/۹-ط) نیز همین مضمون را

دارند.

معشوق نسبت به مسکینان بخشنده است و بی-

اعتنا به گدایان عشق؛ از دست مسکینان رهایی است

اما از دست عاشقان که به دامن معشوق آویخته‌اند

امکان رهایی نیست:

آستین از چنگ مسکینان گرفتم درکشد

(دو چاک در جلو و دو چاک در عقب) تا بتوان به

راحتی راه رفت. دامن آنقدر بلند بود که گاهی به

زمین کشیده می‌شد. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۴۷۷)

او می‌رود دامن‌کشان، من زهر تنهایی چشان

دیگر مپرس از من نشان، کز دل نشانم می‌رود

(۲۶۸/۵-ط)

معشوق پاکدامن است:

نظر پاک مرا دشمن اگر طعنه زند

دامن دوست بحمدالله از آن پاک‌ترست

(۷۰/۴-ب)

ابیات (۲۵۹/۴-ط، ۶۰۲/۷-ط) هم به پاکدامنی

معشوق اشاره دارند. نظیف بودن دامن معشوق هم

شاید نوعی اشاره به پاکدامنی او باشد (۵۸۲/۳-ط).

سعدی در حسرت ریختن سر و مال خود در

دامن معشوق است:

در حسرت آنم که سر و مال به یکبار

در دامنش افشانم و دامن نفشانم

(۲۱۸/۱۰-ط)

دامن معشوق خوشبو است. (۵۷۲/۲-ط) زیر

دامن بخور می‌دادند تا خوشبو شود. در این بخور

معمولاً عود بود در ایران رسم است که زنان رعنا به

بخور عود و عنبر دامن پهن کرده، جامه‌ها را بدان

معطر سازند و آن را عود زیر دامن نیز

گویند. (شمیسا، ۱۳۸۷: ۴۷۷ به نقل از آندراج)

عودست زیر دامن، یا گل در آستینت

یا مشک در گریبان، بنمای تا چه داری؟

(۵۵۹/۵-ط)

ترکیباتی چون: دامن کام (۲۱۷/۹-ق)، دامن

ادراک (۱۴۲/۴-ط)، دامن وصل (۱۲۸/۴-ب)،

(۲۲۵/۲۲-ب) و (۳۶۵/۲-ط)، دامن دولت جاوید

چون تواند رفت و چندین دست دل در دامنش  
(ط-۳۲۷/۶)

گویند. (دهخدا، ۱۳۳۷: ۶۸۲/۱۹) خوشبو کردن حشو  
لباس معمول بوده است:

فتاتٌ شَعْرَكَ مِسْكًَ إِنْ اتَّخَذْتَ عَبِيرًا-  
و حَشُو ثَوْبِكَ وَرْدٌ وَ طَيْبٌ فَيْكُ قَرْنُفَلٌ<sup>۳</sup>  
(م، ۳۴۷/۱۱-ط)

### گریبان

گریبان یا یقه بخشی از جامه است که اطراف گردن  
قرار می‌گیرد. در شعر سعدی گریبان همانند مطلعی  
است که صورت ماه معشوق از آن سر برآورده  
است:

چون برآمد ماهِ روی از مطلع پیراهنش  
چشم بد را گفتم الحمدی بدم پیرامنش

(ط-۳۲۷/۱)

و شبیه به همین مضمون در ابیات (۲-۶۳۶-)

ب، ۲۹۶/۲، ط، ۴۴۶/۶، ط، ۶۰۴/۴، ب، ۲۲۷/۵،

۳-۳۹۲/۳) تکرار می‌شود.

سعدی برای بیان صمیمیت میان دوستان تصویر  
زیر را می‌سازد:

خوش آن ساعت نشیند دوست با دوست  
که ساکن گردد آشوب رفیقان  
دو تن در جامه‌ای چون پیسته در پوست  
برآورده دو سر از یک گریبان

(ط-۴۴۸/۳ و ۲)

شاعر در دو بیت به خوشبو بودن گریبان معشوق

اشاره می‌کند: بیت (۵-۵۵۹-ط) و بیت زیر:

نفس را بوی خوش چندین نباشد  
مگر در جیب دارد ناف آهو؟

(ب-۴۷۹/۷)

و ترکیباتی چون گریبان وفا (ط-۵۲۹/۸) و گریبان

امید (ط-۲۲۹/۴) در شعر سعدی به کار رفته است.

### جنس و نوع پارچه

سعدی اشارات کمی به نوع پارچه بکار رفته در  
لباس‌ها دارد. در همان اشارات اندک هم نوع پارچه  
بیان شده بیشتر مشابه است نه اشاره مستقیم به  
پارچه‌ای خاص.

### پرنیان

پرنیان جامه ابریشمین را گویند. در صحاح الفرس  
آمده است که حریر ساده و بی‌نقش را پرنده و حریر  
نگارین و منقش را پرنیان گویند. (دهخدا، ۱۳۳۷:  
۲۴۱/۱۲) در دو بیت به جنس پرنیانی نقاب اشاره  
شده است: (ط، ۸۱/۶-ب) و (ب، ۲۳۸/۲-ب).

### دیبا

دیبا قماش‌ای از حریر الوان است. (برهان) نوعی از  
جامه ابریشمین و منقش را دیبا گویند. (دهخدا،  
۱۳۳۷: ۴۹۸/۲۴) غرض سعدی در اشاره به این نوع  
پارچه، ساختن تشبیه است نه بیان پارچه واقعی.  
صورت معشوق از نکویی همانند دیبای خطایی  
(ختا) است:

ای صورتِ دیبای خطایی به نکویی

وی قطره‌ی باران بهاری به نظافت

(ط-۱۳۶/۲)

### حشو لباس

به آنچه از قسم پنبه و پشم و جز آن در بالش و  
لحاف و جامه پرکنند حشو لباس یا آکنه

۳. خرده و ریز موی تو مشک است، و اگر خواهی عبیر/ اگر  
عبیر به کار بری/ و میان پُرکن لباس گل سرخ است، و نکهت  
تو قرنفل. (کلیات سعدی، ۹۳۴)

**تُنک پوش بودن معشوق**

معشوق جامه‌ای نازک و لطیف بر تن دارد:  
 تُنک می‌پوش که اندام‌های سیمینت  
 درون جامه پدیدست چون گلاب از جام  
 (۳۵۸/۶-ق، ط)

**پاپوش**

از پاپوش‌ها سعدی به «نعلین» و یک مورد هم به «کفش» اشاره دارد. نعلین تشبیه‌ی نعل است به معنی جفتی کفش. کفش از چرم زرد که ارباب عمایم داشتندی. قسمی کفش علما و طلاب که پشت پاشنه نداشت مقابل صاغری. (دهخدا، ج ۱۳۳۷: ۴۸، ۶۲۷) دمپایی‌های چرمی، اغلب زرد رنگ که پشت باز و بدون پاشنه است. اغلب، پنجه‌هایش به سمت بالا برمی‌گردد. گاهی قطعه‌ای آهن به شکل نعل اسب به زیر پاشنه کوبیده می‌شد. (ایرانیکا، ۱۳۸۳: ۳۸۰)

معشوق نعلین به پا دارد: (۳۷۲/۸-خ) (۴۶۶/۴-ط) و سعدی آرزو دارد که خاک زیر نعلین معشوق باشد:

ز خاکم رشک می‌آید، که بر سر می‌نهی پایش  
 که سعدی زیر نعلینت، چه بودی گر تراستی  
 (۵۲۶/۱۱-ب)

در یک بیت سعدی به کفش اشاره دارد شاعر آرزو دارد که بتواند کفش نگه‌دار غلام معشوق باشد:

ستاده‌ام به غلامی گرم قبول کنی  
 و گر نخواهی کفشِ غلام برگیرم  
 (۳۹۶/۳-خ)

**کمر بند و کلاه**

کلاه در اغلب موارد همراه با کمر به کار رفته است. کمر یا کمر بند از جنس چرم، پشم، ابریشم یا پارچه معمولی که به دور کمر می‌بندند. (متین، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

دیبای جمال معشوق باعث مفلسی سعدی شده است:

من مفلس از آن روز شدم کز حرم غیب  
 دیبای جمال تو به بازار برآمد  
 (۲۱۴/۷-ط)

**حریر**

به آنچه از ابریشم پخته بافند حریر گویند. (جامه‌ی ابریشمین) (دهخدا، ۱۳۳۷: ۴۹۴/۱۹)

همانند دیگر اشاره‌های سعدی به نوع پارچه‌ها، سعدی در اشاره به حریر، تشبیه می‌سازد: بیت (۲۹۳/۳-م) و بیت حاضر

ظاهر آنست کان دل چو حدید  
 درخور صدر چون حریر تو نیست  
 (۱۲۶/۶-ط)

**کتان**

سعدی خود را به کتان تشبیه می‌کند که تاب مقاومت در برابر صورت ماه معشوق را ندارد:

گر در نظرت بسوخت سعدی  
 مه را چه غم از هلاک کتان؟  
 (۴۴۶/۱۳-ط)

**قصب**

در منتهی‌الارب کتان تنک و نرم معنی شده است و در گیاه‌الغات به جامه‌ای که از ابریشم و کتان بافند

اطلاق شده است. (دهخدا، ۱۳۳۷: ۳۱۸/۳۸)

در مقابل نگاه معشوق پرده عاشق از نوع قصب است:

لیکن این حال محالست که پنهان ماند  
 تو زره می‌دری و پرده‌ی سعدی قصبست  
 (۵۱/۱۰-ط)

معمولاً کمربندی که شالی نسبتاً بلند و پهن بود و روی قبای خود می‌بستند و آن را در جلو، گره‌ای بزرگ می‌زدند که دو دنباله‌ی آن به صورت آویخته تا حدود زانوان و گاه پایین‌تر نیز می‌رسید. (چیت- ساز، ۱۳۷۹: ۲۵۳)

سعدی حسرت کمربند معشوق را می‌خورد زیرا به میان معشوق از همه نزدیک‌تر است (۱/۱۴۹- ق، ب). معشوق چنان باریک میان است که تنها با بستن کمر است که مشخص می‌شود میانی دارد: حجت آنست که وقتی کمری می‌بندد و رنه مفهوم نگشتی که میانی دارد (۶/۱۷۴- ط)

گره‌های ساقه‌ی نیشکر، کمربستن معشوق را برای شاعر تداعی می‌کند:

مگر از هیأت شیرین تو می‌رفت حدیثی  
نیشکر گفت کمر بسته‌ام اینک به غلامی

(۴/۵۹۸- ط)

سعدی در بعضی موارد کلاه و کمر را با هم بکار برده است. نکته قابل توجه این است که کلاه مختص مردان نبوده‌است در دوره پیش از حمله‌ی مغول از انواع کلاهی که زنان بر سر می‌گذاشتند صحبت شده است. (چیت‌ساز، ۱۳۷۹: ۲۸۱) سعدی سفارش می‌کند معشوق کلاه ناز و تکبر بر سر بنهد و کمر بگشاید (۲/۱۵۹- ب). در تصویری دیگر معشوق همانند سرو کمر بسته و ماه کلاه بر سر نهاده است:

تو سرو دیده‌ای که کمر بست بر میان  
یا مه چارده که به سر برنهد کلاه؟

(۲/۴۸۶- ط)

### رنگ لباس

جدا از زیبایی، جلوه و شکوهی که رنگ‌ها به لباس می‌بخشند، در کاربرد اجتماعی نیز بازتاباننده ارزش-

های پذیرفته‌شده در فرهنگ مردم جامعه هستند. رنگ پوشاک در هماهنگی با جنس، سن، دوره‌های زندگی، موقعیت و منزلت پوشندگان معنا می‌یابد و با زبان رمزی و استعاری خصوصیات و صفاتی مانند شرم و حیا، وقار و متانت، جاذبه و فریبندگی، عظمت و حقارت... و تعلقات و وابستگی‌های قومی، گروهی و دینی انسان پوشنده‌ی لباس را نمایان می‌سازد. (ایرانی‌کا، ۱۳۸۳: ۱۷، ۱۸)

علی‌رغم اهمیتی که رنگ لباس دارد نکته جالب در شعر سعدی عدم اشاره‌ی مستقیم به رنگ لباس معشوق است. شاید تنها اشاره‌ی غیرمستقیم را بتوان از نوع پارچه‌هایی که سعدی بدان اشاره می‌کند درک کرد.

### لباس معشوق

ویژگی‌های لباسی که معشوق در شعر سعدی به تن دارد از این قرار است:

جامه‌ای معشوق شامل پیراهن قبا و روبند است گاهی کلاه بر سر دارد و کمری هم می‌بندد. نعلین به پا دارد. روبندش نقاب است یا برقع. لباس و آستینش خوشبو است. رنگ لباسش مشخص نیست. نوع پارچه‌ای را که برای دوختن لباس استفاده می‌کند هم قابل حدس زدن نیست جز اینکه نقابش گاهی از جنس پرنیان است. کتان، حریر، قصب و دیبا هم در دوختن لباس کاربرد داشته‌اند.

### جنسیت معشوق

کلیات سعدی گواه بر این است که در چشم زیبا پرست این شاعر، معشوق‌های زن و مرد انسانی نیز تفاوت چندانی با هم ندارند و این زیبایی است که بی‌ملاحظه جنسیت در صورت‌های زیبا، دل از شاعر نظر باز شیرازی می‌رباید. محقق‌ی که یکپارچگی

معشوق جنگجوست و در جنگ بازوی خود را می‌پوشاند. جنگجو بودن معشوق در میدان جنگ، دلیل بر مذکر بودن معشوق است: (۶۰۳/۴-خ) تشبیه معشوق به یوسف. (۵۱۷/۵-ط) هر چند در تشبیه عاشق به زلیخا مشخص می‌شود قصد اصلی شاعر کمک گرفتن از اتفاقات داستان یوسف و زلیخا است نه نشان‌دهنده جنسیت.

زیبایی معشوق به زیبایی یوسف مانند شده است: (۴۸۵/۲-ب) اینجا نیز هدف اصلی شاعر کمک گرفتن از این تصویر برای بیان زیبایی معشوق است.

#### بحث و نتیجه‌گیری

همانطور که گذشت هر آنچه در غزل سعدی یافت شد گفته‌هایی کلی در مورد لباس و پوشاک معشوق بود. گفته‌هایی که به صورت سنت‌های ادبی درآمده‌اند و در شعر دیگر شاعران نیز دیده می‌شوند. الفاظی که سعدی در توصیف ظاهری معشوق استفاده می‌کند الفاظی هستند که در طول تاریخ زبان فارسی تکرار شده‌اند و نشانی از دوران سعدی ندارند.

نگرش سعدی بیان‌کننده‌ی نوع نگاه کلی‌نگرانه ایرانی‌ها به اطراف خود است. نگاهی که از بیان جریئات فرار می‌کند و در توصیف هر چیزی طوری عمل می‌کند که کلام هیچ نشانی از دوران خود ندارد.

در غزلیات سعدی، با شاعری عاشق‌پیشه روبرو هستیم که زیبایی را در همه چیز می‌بیند و مذکر و مونث بودن معشوق در نوع نگاه او تاثیری ندارد. در مورد تیپ ظاهری معشوق نیز شاعر چیز جدیدی ارائه نمی‌دهد و در همه چیز تابع سنت‌های ادبی

زیبایی را در آدمی و شتر دریافت می‌کند، آن را در مصادیق هر دو جنس آدمیزاد تواند کرد. (کدیور: ۱۳۸۶:۸۹ به نقل از سرایی ۱۳۷۰: ۲۵ مقدمه)

با این نوع نگاه سعدی شاید مشخص کردن جنسیت معشوق در غزلیات سعدی کاری عبث باشد. اما باید توجه داشت که از میان شعر سعدی می‌توان به لایه‌های پنهان جامعه و ناخودآگاه ذهن نویسندگان آن دوره پی برد. سنت‌هایی که جامعه بر نویسندگان تحمیل می‌کند. شاید در برهه‌ای از تاریخ بتوان به مذکر بودن معشوق حکم داد اما به وجود آمدن نوعی سنت - که به راحتی هم قابل تغییر نیست - نویسندگان دوره‌های بعدی را به دنبال خود کشیده است. با وجود چنین سنت‌هایی به راحتی نمی‌توان از نوع پوشاک به جنسیت معشوق پی برد. نکته‌ی دیگر که در شعر سعدی باید مد نظر باشد آمیختگی ممدوح و معشوق است. در جاهایی هم که نشانه‌هایی بر مذکر بودن جنسیت معشوق وجود دارد باید ممدوح سعدی را هم در نظر داشت.

نکته دیگر، لباس زنان ایرانی از گذشته‌ی دور تا دوره‌های متأخر شباهت زیادی به پوشاک مردان داشته است. به ویژه آن که انواع آن همان‌هایی است که مردان به تن کرده‌اند نظیر کلاه و دستار، پیراهن - های معمولاً بلند و دامن‌دار، شلواری متنوع و عمدتاً پُرچین و گشاد، انواع نیم‌تنه‌ها و جلیقه‌ها قبا و شال و پای‌افزارهای مشابه. (متین، ۱۳۸۳: ۹۳) با این همه ابهام شاید بتوان در چهار بیت به جنسیت معشوق پی برد: یادکردن از معشوق با لفظ «معشوقه» در بیت (۵۲۷/۴-ق).

همانطور که گذشت این لفظ هر چند به ظاهر برای مونث کاربرد دارد اما در زبان فارسی واژه‌ای کلی است و شامل مرد و زن می‌شود.

چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۷۹). *تاریخ پوشاک در ایران (از ابتدای اسلام تا حمله مغول)*. تهران: سمت و مرکز تحقیقات و مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیما. چاپ اول.

دزی، راینهارت پیترآن (۱۳۸۸). *فرهنگ البسه مسلمانان*. ترجمه حسینعلی هروی. ویراستار بهاءالدین خرمشاهی. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ سوم.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷). لغت نامه دهخدا. زیر نظر محمد معین. تهران: دانشگاه تهران

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۹). *کلیات سعدی بر اساس طبع محمدعلی فروغی*. تصحیح بهاءالدین خرمشاهی. تهران: سعدی. چاپ دوم.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات*. دو جلد. تهران: میترا. چاپ اول از ویرایش دوم.

کدیور، جمیله (۱۳۸۶). *زن از نگاه سعدی*، مجله زبان و ادبیات. دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، صص ۹۶-۷۳.

متین، پیمان (۱۳۸۳). *پوشاک ایرانیان*. ویراستار غلامرضا ارژنگ. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. چاپ اول.

محبتی، مهدی (۱۳۸۹). *پوشش و حجاب زن در ادبیات فارسی*. جلد اول. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. چاپ اول.

محفوظ، حسین علی (۱۳۷۷). *متن‌بی و سعدی و مأخذ مضامین سعدی در ادبیات عربی*. تهران: روزنه. چاپ دوم

محمدبن حسین خلف تبریزی (۱۳۶۱). *برهان قاطع*. پنج جلد. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم.

است. با توجه به کلی‌گویی سعدی یک سوال باقی است آیا همین اطلاعات اندکی که از شعر سعدی دستگیرمان می‌شود واقعیت دارد یا نه؟ آیا مردم دوران سعدی به این‌گونه لباس می‌پوشیدند یا اینکه آنچه سعدی می‌گوید یک سنت شعری باقی مانده از گذشته است و هیچ ارتباطی با جامعه دوران سعدی ندارد.

سخن آخر، در جامعه‌ای که غزالی در مناسبات زن و مرد می‌گوید: ...بدان که هیچ تخم فساد، چون نشستن با زنان اندر مجلس‌ها و مهمانی‌ها و نظاره‌ها نبود- و بدان که زنان چادر و نقاب دارند کفایت نبود- بلکه چون چادر سفید دارند، و اندر نقاب نیز تکلف کنند، شهوت حرکت کند، و باشد که نیکوتر نمایند از آنکه روی باز کنند. پس حرام است بر زنان به چادر سپید و روی‌بند پاکیزه - به تکلف اندر بسته- بیرون شدن. و هر زن که چنین کند عاصی است ... (باستانی پاریزی، ۱۳۸۴: ۴۷) به نقل از کیمیای سعادت، ۲۶۶) همین اشارات اندک سعدی هم غنیمت است و بسیار باارزش.

#### منابع

ایرانیکا (۱۳۸۳). *پوشاک در ایران زمین (از سری مقالات ایرانیکا)*. زیر نظر احسان یارشاطر. ترجمه پیمان متین. با مقدمه بلوک‌باشی. تهران: امیرکبیر. چاپ دوم

باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۴). *گذار زن از گذار تاریخ*. تهران: علم. چاپ دوم (اول علم)

پاکتچی، احمد (بی‌تا). *دایرةالمعارف بزرگ اسلام، پوشاک*. جلد ۱۴. مقاله شماره: ۵۵۷۲.